

()

دکتر ابراهیم خدایار* یحیی عبید صالح عبید**

چکیده

یکی از ویژگی‌های اصلی شعر فارسی، تخلص شعری است. این موضوع دست‌کم تا پایان عصر مشروطه، دغدغه ذهنی بخش گسترده‌ای از شاعران محیط‌های فارسی‌زبان در مشرق زمین بوده و از طریق شعر فارسی در میان دیگر ملل مسلمان نیز رواج یافته است. تخلص، بدان گونه که در میان ایرانیان گسترش داشته، در میان عرب شهرت نیافته است و با نام لقب شعری در نزد آنان شناخته شده و از این راه بر میراث شعری شاعران عربی تأثیر گذاشته است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به مقایسه نام‌های شعری شاعران فارسی‌زبان و عرب ذیل «تخلص و القاب شاعرانه» در شعر فارسی و عربی پرداخته، ویژگی‌های آن را در دو فرهنگ بررسی کرده است. سؤال اصلی پژوهش این است که «نام‌های شعری شاعران فارسی‌زبان و عرب از لحاظ نوع نام، جایگاه و اهمیت آن تا چه حدی با یکدیگر شباهت و تفاوت دارند؟» نتیجه پژوهش نشان داد تخلص به دلیل گسترش شگفت‌انگیز آن در شعر فارسی، در شعر عربی نیز تأثیر گذاشته است. در کنار عوامل مؤثر، در گزینش نام‌های شعری اعم از تخلص، لقب و نام مستعار، گاه عوامل بیرونی مانند حوادث، ممدوحان، ولی نعمتان و اوضاع اقلیمی جامعه و گاه عوامل درونی مانند عقاید باطنی شعرا مؤثر بوده‌اند.

واژه های کلیدی

تخلص، لقب، نام‌های شعری، نام مستعار، شعر فارسی و عربی.

مقدمه

پیدایش شعر فارسی و رشد و گسترش انواع ادبی و قوالب شعری در آن، در عصر اسلامی، به‌رغم آنکه در بستر فرهنگ ایرانی شکل گرفته است و عناصر آن به محیط ایران و شرایط سیاسی و اجتماعی آن وابسته بوده، به دلیل همراهی آن با سنت‌های فرهنگ اسلامی و زبان عربی در طول حیات خود، پیوسته در تعامل با آن بوده است. یکی از ویژگی‌های اصلی شعر فارسی که علاوه بر تأثیر فراوان در حیات شعری شاعران ایرانی در سنت شعری شاعران عرب نیز نفوذ کرده است، مسأله تخلص شعری است که در شعر هیچ ملتی دیده نشده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۶). این سنت در ادبیات عرب و با ویژگی‌های خاص خود با نام القاب شاعرانه رواج یافته است. گسترش شگفت‌انگیز تخلص و موضوعات مرتبط با آن در سنت شعری ایرانیان به گونه‌ای بوده است که به‌رغم تفاوت اساسی با کاربرد نام‌های شاعرانه در شعر عربی، به عنوان امضای شاعر، در این فرهنگ نیز نفوذ کرده و برخی از شاعران عرب به تاسی از سنت شعر فارسی برای خود نام شعری انتخاب کرده‌اند.

۱- مسأله، فرضیه، روش و پیشینه تحقیق

نگارندگان در این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی نام‌های شعری در نزد شاعران فارسی-زبان و عرب پرداخته، در پی یافتن تفاوت‌ها و شباهت‌های این موضوع و نیز نشان دادن میزان تأثیر و تأثر آن دو بر یکدیگر هستند. سؤال اصلی این پژوهش این است که نام‌های شعری شاعران فارسی‌زبان و عرب از لحاظ نوع نام، جایگاه و اهمیت آن تا چه حدی با یکدیگر شباهت و تفاوت دارند و میزان تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر؛ بویژه تأثیر تخلص فارسی در شعر عربی، چیست؟ فرضیه پژوهش بر این اساس استوار است که هرچند به دلیل نزدیکی سنت‌های ادبی دو ملت و تأثیر و تأثر طبیعی آن‌ها از یکدیگر، شباهت‌های فراوانی در سنت‌های ادبی آن‌ها یافتنی است، به دلیل ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی و شرایط خاص فرهنگی دو ملت، تفاوت‌های قابل توجهی از این منظر در دو ادبیات دیده می‌شود؛ با این حال تخلص در شعر فارسی در ادبیات عرب نیز تأثیر گذاشته است.

در ادبیات عرب، القاب شاعران از عصر جاهلی تا عباسی جمع‌آوری شده است (عانی، ۱۹۷۱). علاوه بر این، در این باره می‌توان در دیوان شاعران، کتاب‌های فنون بلاغت و تاریخ ادبیات نیز در باب القاب شاعران مطلبی پیدا کرد؛ اما تا کنون نوشته‌ای تحلیلی در زمینه سیر تحول القاب شاعران عرب تدوین نشده است. در زبان فارسی نیز علاوه بر کتاب‌های فنون بلاغت، دانشنامه‌ها و فرهنگ‌های عمومی کلاسیک عربی و فارسی از جمله ترجمان‌البلاغه از محمدبن عمر رادویانی، المعجم فی معاییر اشعارالعجم از شمس قیس رازی و العمدة فی محاسن الشعر و آدابه و نقده از ابن‌رشیق قیروانی تا کشف اصطلاحات الفنون تهانوی و بدایع الافکار فی صنایع الاشعار ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری (حفیظی، ۱۳۸۶: ۲/۲۸۷) و در دوران معاصر در کتاب‌های مربوط به علوم بلاغت و نقد ادبی از جمله در فنون بلاغت و صناعات ادبی (همایی، ۱۳۷۰: ۹۷-۱۰۱)، واژه‌نامه هنر شاعری (میرصادقی، ۱۳۷۳)؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی (داد، ۱۳۸۲)؛ دانشنامه ادب فارسی جلد دوم: فرهنگ‌نامه ادبی (عباسپور، ۱۳۸۱)؛ دانشنامه زبان و ادبیات فارسی (حفیظی، ۱۳۸۶) و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (پژوهنده، ۱۳۸۵)؛ در ذیل «تخلص»، مقالاتی درباره تخلص و لقب به شکل مستقل نوشته شده است. «روان‌شناسی اجتماعی شعر فارسی (در نگاهی به تخلص‌ها)» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۱) چاپ

۱۳۸۲]؛ «لقب و لقب‌گذاری در ایران» (فرشیدورد، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱)؛ «راز تخلص در شعر فارسی» (نیک‌منش، ۱۳۸۲)؛ «گریزی به تخلص در شعر فارسی» (نیک‌منش، ۱۳۸۵)، مقاله تطبیقی «مقارنه طرق اختیار القاب الشعراء العرب و الفرس»^۱ (ابوالقاسمی، خدایار و عبید، ۲۰۰۶/۱۳۸۵) و «بررسی تخلص در غزل‌های نظیره‌وار دوره بازگشت ادبی» (احمدی‌پور، ملک‌ثابت و جلالی‌پندری، ۱۳۸۹) از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی، که بصورت مستقل یا با اشاره به این موضوع در بخشی از اثر، به این مسأله پرداخته باشند، پایان‌نامه فرهنگ تخلص در شعر فارسی تا دوره مشروطه (متوسل، ۱۳۷۹) و بخش «تخلص» از رساله بررسی پایگاه اجتماعی شاعران (آدینه‌کلات، ۱۳۸۸: ۷۵-۱۰۴) اهمیت بیشتری دارند. رساله اخیر نکته ناگفته‌ای را در این باره، باقی نگذاشته است. در زمینه مقایسه تطبیقی این دو با یکدیگر و در دو فرهنگ، پایان‌نامه مقایسه اسامی شعری شاعران عربی و فارسی اعم از لقب، کنیه و تخلص شعری (عبید، ۱۳۸۵) درخور توجه است.

۲- تخلص در شعر فارسی

تخلص اسمی است که شاعر آن را در شعر خود می‌آورد و آن اسم بر او دلالت می‌کند. وقتی این واژه وارد زبان فارسی شد، شاعران ایرانی آن را به معنای دقیق و ادبی به کار برده، به اصطلاح ادبی تبدیل کردند. واژه تخلص در زبان عربی به معنای «آوردن نام شاعر در شعر» وجود ندارد. این واژه در اصل، از ریشه عربی «خَلَص» گرفته شده و در قرآن کریم به این شکل آمده است: «فلما استیئسوا منه خلصوا نجیاً...» (یوسف / ۸۰). بنابراین، تخلص در لغت به معنای «رهایی یافتن و رستن و رهایی جستن» و در اصطلاح ادبی به معنای نام هنری و شعری شاعر است که در قرون نخستین شکل‌گیری ادب فارسی در قصیده و بندرت در قالب‌های دیگر شعری به کار می‌رفته است (پژوهنده، ۱۳۸۵: ۶۸۴). بنابر تحقیق شفیع کدکنی (۱۳۸۲: ۵۳)، نخستین کاربرد آگاهانه تخلص در شعر فارسی از آن رودکی سمرقندی (ف. ۳۲۹ق) است. این سنت از قرن ششم به بعد آهسته‌آهسته جایگاه خود را در قالب‌های شعر فارسی پیدا کرد تا اینکه در قرن هفتم به بعد تثبیت شد (احمدی‌پور، ملک‌ثابت و جلالی‌پندری، ۱۳۸۹: ۳۲).

تخلص در معنای نخست، بدون تردید برگرفته از سنت شعر عربی و قالب قصیده است. پس از اسلام، شاعران پارسی‌گو با تأثیرپذیری از قالب قصیده عربی، از ویژگی‌های خاص و ارکان اصلی این قالب تقلید کردند. متوسل در پایان‌نامه خود (متوسل، ۱۳۷۹: ۲۳)، و بعدتر دیگران، با آگاهی و ارجاع به آن (آدینه‌کلات، ۱۳۸۸: ۷۷-۸۰)، یا بدون اطلاع و بدون ارجاع به آن (نیک‌منش، ۱۳۸۵: ۱۲۶-۱۳۲)، درباره پیشینه این تحول و سیر تاریخی این دگردیسی؛ یعنی تحول واژه تخلص از معنای اولیه (لغوی؛ بیت‌گریز و رهایی) به معنای ثانویه (اصطلاحی؛ نام هنری و شعری) مطالب سودمندی بیان کرده‌اند.

اما وجه تسمیه تخلص این است که کاربرد آن در قصیده به معنای «رهایی و گریز» و انتقال از یک غرض شعری - عشق و وصف آن و ... - به غرض دیگر - مدح ممدوح و ... - است (ابن‌الرَسُول، ۱۳۸۹: ۳۶) و به نظر می‌رسد آوردن اسم شاعر در پایان غزل یا قصیده - گرچه در قرون نخستین شکل‌گیری شعر فارسی در اول شعر هم دیده شده - نزدیک به همین معناست که شاعر غزل یا قصیده را به پایان می‌برد. در مقاله «نام مستعار» وجه تسمیه تخلص^۲ در هر دو معنا دیده می‌شود (رک. نبوی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۱۰۵). جلال‌الدین همایی درباره تخلص گفته است: «کلمه تخلص در اصطلاح

شعرا به دو معنا معمول است: ۱. نام شعری شاعر که شبیه اسامی خانوادگی است از قبیل فردوسی، نظامی، سعدی، حافظ، جامی و امثال آن. این لقب شعری، معمولاً کار امضای شاعر را می‌کند و در آخر غزل می‌آید. ۲. تخلص قصیده به معنای گریز زدن و انتقال یافتن از پیش‌درآمد تشبیب و تغزل به مدیحه یا مقصود دیگر... (همایی، ۱۳۷۰: ۹۹).

۳- تخلص در قالب‌های شعری

درباره جای تخلص در قالب‌های شعری به هر دو معنای اصطلاحی آن، مطالب زیر گفتنی است:

۱. تخلص به معنای گریز از مقدمه به اصل مطلب - یا از یک غرض به غرض دیگر - در قصیده «حدود یک یا دو بیت است که در پایان نسیب و برای ورود به موضوع اصلی قصیده (مدح، هجو یا غیره) می‌آید و در تغزل یا ضمن وصف طبیعت و معشوق سخن را به شخص موضوع مدح یا هجو می‌کشاند» (داد، ۱۳۸۳: ۳۷۶). قصیده‌ها بویژه قصیده‌های مدحی، اغلب چهار بخش دارند: تشبیب، تخلص، مدح و دعای تأبید. بیت‌های آغازین قصیده را که معمولاً وصف طبیعت یا شرح وصال یا فراق معشوق است، تغزل (شعر عاشقانه گفتن)، تشبیب (احوال ایام جوانی را ذکر کردن) یا نسیب (شعر لطیف درباره زنان) می‌نامند. گاهی شاعر قصیده را با چیستان (لغز) یا مناظره شروع می‌کند و سپس با یک یا دو بیت تغزل را به مدح می‌کشاند که این بخش را تخلص می‌نامند. مهارت شاعر در پیوستن مقدمه قصیده به مدح و ظرافتی که در این مورد به کار می‌برد، «حسن تخلص» نامیده می‌شود (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۵۴). «حسن تخلص یا هنر و ظرافت شاعر در پیوند مقدمه به موضوع اصلی از شعر عرب وام گرفته شده است» (نیک‌منش، ۱۳۸۲: ۳۸). شاعران انتخاب جایگاه تخلص را در قصیده و غزل، معیار زیبایی و کاربرد هنری تخلص دانسته‌اند؛ یعنی اگر شاعر بتواند از عهده انتقال موضوع در قصیده بخوبی برآید، آن را حسن تخلص می‌نامند و بندرت شاعری از آوردن تخلص سر باز زده است.

۲. تخلص به معنای آوردن نام هنری و شعری در غزل؛ بویژه در بیت پایانی از قرن ششم به بعد رواج یافت و جای آن در پایان غزل از دوران مغول^۳ (احمدی‌پور، ملک‌ثابت و جلالی پندری، ۱۳۸۹: ۳۲) تثبیت شد.

۳. تخلص شعری در قالب‌های دیگر مثل مثنوی، قطعه، رباعی، دوبیتی، ترکیب‌بندی، ترجیع‌بند، مستزاد و مسقط دارای جای خاصی نیست و بندرت در شعر ذکر می‌شود. آوردن تخلص در این قالب‌های شعری مرسوم نبوده و شاعر به دلخواه خود هر جا که لازم می‌دیده از آن استفاده می‌کرده است.

۴. تخلص شعری در ادبیات معاصر: کاربرد تخلص در شعر نیمایی و شعر سپید با تخلص در شعر کلاسیک متفاوت است. بدین تربیت که اگر شاعران عصر کلاسیک تخلص خود را براساس نام ممدوح، نام کوچک، لقب، مقام، شغل، زادگاه یا توصیه و پیشنهاد کسی انتخاب می‌کردند «در دوره معاصر، تخلص بیشتر بر مبنای جهان‌بینی شاعران و اندیشه آنان برگزیده شده است» (عباسپور، ۱۳۸۱: ۲/۳۲۳).

تخلص در ادبیات معاصر، اسم مستعاری (pen name) است که به جای تخلص شعری به کار می‌رود و لازم نیست شاعر آن را در شعر بیاورد. این اسم مستعار، اغلب از یک یا دو کلمه یا یک حرف تشکیل می‌شود. حرف یا کلمه اول معمولاً حرف اول نام شاعر است و کلمه دوم بصورت رمزی می‌آید؛ مانند م. آزاد: محمود مشرف تهرانی؛ م. سرشک: محمدرضا شفیعی کدکنی؛ ا. بامداد: احمد شاملو؛ م. امید: مهدی اخوان ثالث. تخلص بعضی از شاعران نیز یک کلمه

است، مانند نیما که نام شعری علی اسفندیاری است. اخوان نام شعری خود را همانند شاعران کلاسیک سرای معاصر در بسیاری از اشعار سنتی خود به کار می‌برد:

جز آسمان که بُود آشنای اختر من امید امید نباشد به هیچ کس ما را
(اخوان ثالث، ۱۳۸۴: ۱۶)

۴- لقب در زبان فارسی و عربی

واژه تخلص از آغاز تا قرن ششم هجری به عنوان لقب شاعری یا نام مستعار به کار نرفته است و به جای آن از لقب شاعری^۴ یا شهرت ادبی استفاده می‌شده است. اینکه از چه زمانی لقب شعری، تخلص خوانده شده است، خود باید موضوع تحقیقی جداگانه قرار گیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۵۶)؛ اما لقب در فارسی «اسم یا صفتی است که بصورت عنوانی، معمولاً برای بزرگداشت به نام کسی اضافه می‌کنند یا به جای نام او به کار می‌برند (انوری، ۱۳۸۳: ذیل «لقب»)). انواع گوناگونی از لقب و تخلص در ایران معروف بوده است؛ مانند لقب علمی برای نظام‌العلماء تبریزی، بحرالعلوم قزوینی، عین‌القضاة همدانی؛ لقب دولتی برای نظام‌الملک طوسی؛ لقب مذهبی برای امام‌الحرمین عبدالملک جوینی؛ لقب شغلی برای عطّار نیشابوری و خیّام؛ لقب عامیانه برای باباطاهر عریان؛ بنابراین لقب در هر دو زبان فارسی و عربی گاهی جانشین نام اصلی می‌شود که می‌توان آن را «نام فرعی» نامید؛ مانند صاحب به جای اسماعیل بن عبّاد، نظام‌الملک طوسی به جای ابوعلی حسن طوسی، عین‌القضاة به جای ابوالمعالی عبدالله همدانی. در مقاله خسرو فرشیدورد آمده است: «لقب (پازنام) اسمی است غیر از نام اصلی که حاوی مدح یا ذم باشد» (۱۳۸۱: ۸۷).

۵- اهمیت تخلص در ادبیات فارسی

هرچند و بنابر نقل قولی افسانه‌ای و غیر قابل باور، قدیم‌ترین نمونه شعر فارسی یا پهلوی فارسی‌شده که در کتاب‌های تاریخ دوره اسلامی نقل شده، عملاً دارای نام شاعر (و با اغماض تخلص) است:

منم آن شیر گله منم آن پیل یله نام من بهرام گور کنیم بوجبله
(رک. صفا، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۷۰)

بیشتر شاعران ادبیات فارسی - چه دارای دیوان و چه بی‌دیوان - برای تخلص اهمیت قائل بودند؛ به گونه‌ای که حدود نود درصد آنان از عصر رودکی تا به امروز لقب شاعری داشته‌اند؛ چرا که تخلص معرف شاعر و در حکم امضای او در شعر است. نوع جدیدی از تخلص را که امروزه شاعران به کار می‌برند، اسم مستعاری است که کسی نمی‌داند از آن کدام شاعر است، جز نزدیکان خود شاعر و این به علت تنگناهای سیاسی‌ای است که شاعر در آن واقع می‌شود. در گذشته، خود شاعر یا استاد یا حامی و ولی نعمت او تخلص را انتخاب می‌کردند؛ هم از این روست که تا به حال به غیر از وطواط (رک. عبید، ۱۳۸۵: ۱۴) و فردوسی، شاعر مشهوری بدون تخلص دیده نشده، حتی با اغماض می‌توان ادعا کرد فردوسی یک بار در داستان «خواب دیدن فردوسی، دقیقی را» تخلص (نه به معنی نام هنری؛ بلکه به معنی نام خود)، به کار برده است:

چنان دید گوینده یک شب به خواب که یک جام می داشتی چون گلاب

دقیقی ز جایی پدید آمدی بران جام می داستان‌ها زدی

به فردوسی آواز دادی که می مخور جز بر آیین کاووس کی

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۴۰۳/۶۵ به نقل از آدینه‌کلات، ۱۳۸۸: ۸۴، ۲۴۹)

در دوره‌های بعد، تخلص یکی از ویژگی‌های اصلی شعر فارسی می‌شود. برخی مانند رادویانی و هجویری از متقدمان و از معاصران جلال‌الدین همایی (۱۳۷۰: ۹۹) بر آن‌اند که تخلص به منزله مهر یا امضایی است که مالکیت شاعر را بر اثر شعری تثبیت می‌کند و به همین دلیل، هر کسی که می‌خواسته شعر دیگری را سرقت کند، اولین کار او تغییر تخلص آن شعر بوده است. رادویانی در ترجمان‌البلاغه به این مسأله اشاره کرده است که «شعر مزور و نامزور به تخلص شناسند». (۵۷). هجویری در مقدمه کشف‌المحجوب می‌گوید: «مرا این حادثه [سرقت آثار] افتاد به دوبار، یکی آنکه دیوان شعری کسی بخواست و بازگرفت [نگه داشت و پس نداد] و حاصل کار جز آن نبود که جمله را بگردانید و نام من از سر آن بیفکند و رنج من ضایع کرد» (هجویری، ۱۳۸۶: ۲).

مقصود این است که او در شاعری تخلص نداشت و نمی‌گوید که تخلص یا نامش را از شعرها تغییر داد؛ بلکه می‌گوید نامش را از اول کتاب برداشت و نام خود (یعنی سارق) را بر آن نهاد و این نشان می‌دهد، دیوان هجویری تخلص نداشت.

شاعران به تخلص بسیار اهمیت می‌دادند و از روش‌های بسیاری برای انتخاب تخلص شعری استفاده می‌کردند. در دوره‌های نخستین، لقب شاعری بیشتر از نسبت شغلی و یا نسبت محلی و دیگر زمینه‌های پیدایش نام‌های خانوادگی سرچشمه گرفته است؛ مانند رودکی، کسایی، دقیقی و... یا از نام ممدوح مانند منوچهری که از نام منوچهر بن قابوس، خاقانی که از نام خاقان اکبر منوچهر شروانشاه و یا تخلص سعدی که از نام اتابک ابوبکر بن سعد زنگی گرفته شده است (رک. آدینه‌کلات، ۱۳۸۸: ۸۶-۸۷، ابوالقاسمی، خدایار و عبید، ۲۰۰۶: ۲).

به گمان شفیع کدکنی، پس از حمله مغول، تخلص‌ها در بردارنده معانی غم و رنج و محرومیت در شعر فارسی می‌شود. وی می‌گوید بی‌تردید استبداد و نظام‌های خودکامه حاکم بر ایران در تقویت این بار معنایی غم و رنج در تخلص‌های شعر فارسی مؤثر بوده است و ادامه می‌دهد: «اگر آموزش‌های دل‌انگیز عُرفا در باب مفاهیمی از نوع «فنا»، «فقر» و کوچک و ناچیز کردن و تحقیر آدمی در برابر «وجود مطلق» نبود، شاید به این شدت تخلص‌هایی از نوع «حقیر»، «احقر»، «گدایی» و «فقیر» رواج نمی‌یافت؛ و اگر صوفیه «عقل» را تا بدان پایه بی‌اعتبار و بی‌ارزش نکرده بودند، این همه «جنون»، «مجنون»، «دیوانه»، «ابله» و «ابلهی» در تخلص‌های شعر فارسی ظهور نمی‌کرد» (همان، ۶۵-۶۶).

شفیع کدکنی در باب اهمیت تخلص و کاربرد آن در شعر فارسی نیز می‌گوید: «همین تراحم شعرا برای به ثبت رساندن تخلص‌ها به نام خویش، از یک سوی (مسأله تقاضا) و محدود بودن اسامی خوشاهنگ خوش‌معنایی که در همه اوزان به راحتی جایگزین شود... کار را به جایی رسانده است که کالای تخلص "بازار سیاه" پیدا کند (همان، ۵۹).

گاه یک تخلص میان چند شاعر مشترک بوده است؛ مانند تخلص حافظ برای ۳۲ شاعر، عطار تخلص ۴ شاعر، سعدی تخلص ۴ شاعر و نظامی تخلص ۶ شاعر (رک. فرهنگ سخنوران، صفحات متعدد). از سوی دیگر، کم نبوده‌اند شاعرانی که دو یا سه تخلص داشته‌اند؛ مثل حقایقی/ خاقانی و عطار/ فرید در دوران گذشته و شهریار/ بهجت در دوره معاصر.^۵

خرید و فروش تخلص نیز در میان شاعران رواج داشته است؛ مثلاً «نظیری نیشابوری با نظیر مشهدی قرن دهم هم‌زمان بودند که نظیر مشهدی تا آن زمان نظیری تخلص داشت. نظیری نیشابوری از وی درخواست تبدیل تخلص نمود. وی به پاس خاطرش یای نسبت را از تخلص خود ساقط کرد. ملا نظیری ده‌هزار روپیه به وی بخشید» (صفا، ۱۳۸۰: ۵ / ۹۰۲). یا این حادثه که مجیرالدین بیلقانی از تخلص خاقانی برای توهین و هجو مردم اصفهان استفاده کرد و آن را به خاقانی نسبت داد و در پی آن، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی باشتباه خاقانی را هجو کرد:

کیست که پیغام من به سوی شروان برد / یک سخن از من بدان، مرد سخندان برد

گوید خاقانیا این همه ناموس چیست / نه هرکه دو بیت گفت لقب زخاقان برد

(رک. صفا، ۱۳۷۱: ۲ / ۷۸۰)

۶- لقب در ادبیات عرب

لقب اسمی است که به مرور زمان به عنوان اسم خاص، نام خانوادگی یا طایفه شناخته می‌شود و برای تفاوت نهادن بین افراد همانام اعطا می‌شود. در واقع، لقب بر اساس سن، پایه و مقام و وضعیت ظاهری به افراد اطلاق می‌شود. لقب می‌تواند هم تشریفاتی باشد و هم برای تعیین هویت به‌کار رود. در دوره جاهلیت، عرب‌ها القاب زننده‌ای به دشمنان خود می‌داده‌اند، حتی در قرآن نسبت به گذاشتن لقب‌های تحقیرآمیز هشدار داده شده است: «و لاتنازوا بالألقاب» (حجرات / ۱۱).

لقب به وضعیت ظاهری افراد نیز اشاره دارد؛ مانند الابرص (پیس)، الاقرع یا الاصلع (طاس)، الجاحظ (چشم‌برآمده)، الاعمش (شب‌کور خیس چشم) و الاخفش (کم‌بینا و تنگ چشم). لقب شاعران نه تنها بر مدح و ذم؛ بلکه بر معانی دیگر هم دلالت دارد و این مسأله در لقب گرفتن شاعران از شعرهایی که گفته‌اند آشکار است. برخی لقب‌ها نیز به صفتی اشاره می‌کند؛ مانند تماضر بنت عمرو بن حارث بن شرید ملقب به خنساء (فرو رفتگی بینی و نوک تیز آن) و ثابت‌بن اوس الازدی ملقب به شنفری (درشت لبان)، بعضی لقب‌ها نیز به دلیل کار خاصی که انجام داده‌اند، به آن‌ها داده شده است.

هم اکنون بسیاری از القاب نام خانوادگی افراد شده‌اند. در لسان‌العرب چنین آمده است: «لقب اسمی است که بدان نام‌گذاری نشده است. (و در مثل) او را به فلانی لقب داده و آن لقب به او چسبیده (و برازنده او شده است) ... می‌گویند مرد را با بهترین نام خود صدا بزنید» (ابن منظور، ذیل «لقب»). لقب در ادبیات عرب اغلب به منظور بدگویی و نکوهش به‌کار رفته است. چنان‌که حماسی، شاعر دوره اموی از بنی فزاره گفته است:

أَكْبِيهِ حِينَ أَنْادِيَهُ لِأَكْرَمِهِ / وَ لَا أَلْقَبُهُ وَالسَّوَأَةُ اللَّقَبُ

(بغدادی، ۱۹۷۹: ۹ / ۱۴۱)

ترجمه: «وقتی او را با کنیه صدا می‌زنم، بزرگواری می‌شمارم و لقب برای او نمی‌گذارم؛ زیرا گذاردن لقب نکوهش شده است.»

جرجانی در تعریف لقب نوشته است: «اسمی است که انسان بعد از نام کوچک خود بدان نامیده می‌شود و باید معنادار باشد اعم از مدح یا ذم» (۱۹۸۵: ۲۴۷). شاعر دوره عباسی ملقب به مُبرَد در اهمیت معنای لقب می‌گوید:

و قَلَمًا أَبْصَرْتُ عَيْنَاكَ ذَا لِقَبِّ إِلَّا وَ مَعْنَاهُ - إِنْ فَتَشْتَ - فِی لِقَبِّهِ
(عانی، ۱۹۷۱: ۲۱۱)

ترجمه: «چه قدر کم‌اند کسانی که دارای لقب هستند و اگر معنای لقب را جست‌وجو کنی، شخصیت صاحب لقب را در لقب او خواهی یافت»

۷- جای لقب شاعری (تخلص) در نزد شاعران عرب

لقب شاعری با توجه به کاربرد آن در اشعار شاعران عرب جای خاصی ندارد و مانند شاعران ایرانی - از آغاز تا قرن پنجم هجری - به دلخواه خود هر جا که لازم می‌دیده‌اند، از لقب استفاده می‌کردند. شاعران عرب، لقب شاعری خود را در بعضی از قصیده‌ها، قطعات یا تکبیت‌ها ذکر کرده‌اند؛ همان‌گونه که شاعران ایرانی تخلص خود را در قالب‌های مثنوی، قطعه، رباعی، دوبیتی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسمط و مستزاد می‌آوردند؛ بنابراین تخلص و لقب در اغلب قالب‌های شعری جای مشخصی نداشته است.

با اینکه تخلص یکی از ویژگی‌های شعر فارسی است و فقط نزد شاعران ایرانی کاربرد دارد، در برخی از منابع به تعدادی از شاعران عرب دارای تخلص اشاره شده که به شیوه ایرانیان برای خود تخلص برگزیده‌اند. البورینی در مورد یکی از شاعران می‌گوید: «مخلصه [یعنی تخلص] سالک علی طریقه شعر الفرس» (۲/ ۱۷۰)؛ یعنی به «سالک» به سبک شاعران ایرانی تخلص می‌کرد. در کتاب سلک الدرر در شرح حال بسیاری از شاعران عرب‌زبان در قرن یازده و دوازده هجری چنین آمده است: «الملقب بـ [...] علی طریقه شعراء الفرس و...» (مرادی، ۱/ ۱۰۸) و منظورش این است که این شاعر لقب شعری یا تخلصی دارد به فلان نام و این‌گونه اختیار لقب شعری و تخلص از ویژگی‌های شاعران ایرانی است.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت، بی‌تردید شاعران عرب قرن یازده و دوازده هجری تخلص خودشان را به تأثیر از فرهنگ و ادب فارسی برگزیده‌اند که این امر نتیجه مستقیم تبادل فرهنگی بین دو ملت مسلمان بوده است. شاعران عرب وقتی نام شهرت یا لقب شاعری خود را به کار می‌برند، به این معناست که خود را تعریف و توصیف می‌کنند یا پیام خود را به دیگران می‌رسانند. این لقب‌های شاعری گاهی مورد خطاب دیگران قرار گرفته است. جمیل بئینه اسم خود را چند بار در دیوان به جای لقب شاعری آورده است:

و قالوا: جمیلُ بات فی الحیّ عندها و قد جردوا أسیافهم ثم وقفوا
(جمیل بئینه، ۱۹۸۲: ۳۱)

ترجمه: «و گفتند جمیل در قبیله شب را پیش بئینه سپری کرد. از همین روی بر من شمشیر کشیدند، سپس شمشیرشان را غلاف کردند»

يقولون: مهلاً، يا جميل، و إننى لأقسِمُ مالى عن بُئینهَ من مهلٍ
(همان، ۳۶)

ترجمه: «می‌گویند ای جمیل! شکبیا باش. ولی من سوگند می‌خورم که نمی‌توانم درباره بئینه صبر پیشه کنم».

و قالوا: نراها، يا جميل، تبدلتُ و غَیَّرها الواشى؛ فقلتُ: لعلها!
(همان، ۸۵)

ترجمه: «و گفتند ای جمیل! به‌نظر می‌رسد سخن‌چینان نظر او را به تو تغییر داده‌اند. گفتم: شاید»
فرزدق نیز چند بار لقب خود را به‌جای لقب شعری قرار داده است:

ألا كيف البقاء لباهليِّ هوى بين الفرزدقِ والجحيمِ
(فرزدق، ۱۹۸۷: ۵۴۴)

ترجمه: «چطور باهلی (شاعری از قبیله باهله) زنده خواهد ماند، درحالی‌که او (با دخالت وی) میان فرزدق و دوزخ افتاده است»

و قالت كليبٌ قمشوا لأخیکم ففروا به إن الفرزدقَ آكله
(همان، ۵۰۴)

ترجمه: «قبیله کلب گفت: برادران را کمک کنید و او را فراری دهید، چون فرزدق او را نابود می‌کند»

لا فضلَ إلَّا فضلُ أمِّ علیٰ ابنها كفضلِ أبی الأشبالِ عندَ الفرزدقِ
(همان، ۴۰۹)

ترجمه: «هیچ برتری‌ای مانند برتری ابوالاشبال نزد فرزدق نیست، مگر برتری مادر بر پسرش».

از این قبیل موارد در ادبیات عرب فراوان به‌چشم می‌خورد؛ مانند علی‌بن زاید- یکی از شاعران مردمی سنتی یمن- که اسمش را در دیوان، لقب شعری خود قرار داد:

يقول علی وُلد زاید، لا رزقَ یأتی لِجالسِ إلا لأهلِ المغارسِ، ومَنْ قرأ فی المدارسِ
(ابن‌زاید، ۱۹۸۸: ۷۰)

ترجمه: «علی‌بن زاید می‌گوید رزق و روزی نصیب آدم بیکار نمی‌شود؛ بلکه به دهقانان و کسانی که درس خوانده‌اند، می‌رسد».

شاعران عرب به تخلص اهمیت زیادی نمی‌دادند. ممکن است شاعری به لقبی مشهور باشد؛ اما همیشه به آن تخلص نمی‌کند. اگر شاعری در اول یا وسط یا آخر قصیده اسم خود را بیاورد، بیشتر از اسم کوچک یا کنیه، و کمتر از لقب

استفاده می‌کند؛ زیرا لقب نزد عرب اغلب جنبه منفی دارد. ممکن است، شاعری دو لقب داشته باشد؛ یکی برای سربلندی و افتخار و دیگری برای تحقیر و توهین؛ مانند عتره العبسی:

ینادوننی فی السلم یابن زبیبه و عند احتدام السیف یابن الأطایب

(عتره، ۱۹۸۱: ۳۲)

ترجمه: «در روزگار صلح و آرامش مرا به نام ابن زبیبه - نسبت به مادرم - صدا می‌زنند و در روزگار جنگ به نام ابن الاطایب - نسبت به پدرم - می‌خوانند».

۸- اهمیت لقب در ادبیات عرب

لقب در نزد عرب بطور عام و نزد شاعران بطور خاص اهمیت دارد. لقب در نظر اعراب نشانه‌ای از نشانه‌های مدح یا ذم است. اعراب وقتی صفتی در کسی می‌بینند یا کاری از کسی سر می‌زند که باعث جلب توجه دیگران می‌شود، لقبی مناسب بر صفت یا کار او می‌نهند. لقب نه تنها به یک نفر؛ بلکه ممکن است، به قبیله‌ای داده شود و علت آن، کاری است که بعضی افراد قبیله انجام داده‌اند و یا به دلیل شعری - مدح یا ذم - که شاعری برای قبیله آن‌ها گفته است؛ مانند بنو أنف الناقه (فرزندان دماغ شتر). وقتی کسی این لقب را پیش افراد آن قبیله بر زبان می‌آورد، بشدت عصبانی می‌شدند و اگر از یکی از آن‌ها می‌پرسیدند: از کدام قبیله هستید؟ می‌گفتند: از بنی قریع. حطیبه در مدح آنان این شعر را گفته است:

قوم هم الأنف و الأذنب غیرهم و من یسوی بأنف الناقه الذنبا

(جاحظ، ۴ / ۳۸)

ترجمه: «اینان قومی هستند که همچون دماغ برترند و غیراینان همچون دم پست‌تر و بی‌ارزش‌تر و چه کسی دماغ و دم شتر را با هم برابر می‌نهد».

پس از سرودن این شعر همه افراد قبیله خوشحال شدند و هر وقت کسی از آنان می‌پرسید، از کدام قبیله هستید؟ با افتخار و سربلندی می‌گفتند از بنی‌انف الناقه (همان).

حال باید دید اعراب از این نام‌ها و لقب‌ها چه منظوری داشتند؟ در واقع آنان به حقیقت لقب و جوهر آن می‌پرداختند، نه به ظاهر و لفظ لقب. ابومنصور ثعالبی در این باره می‌گوید: «این از سنت‌های عرب است که بچه‌های خودشان را نام حجر و صخر (سنگ)، کلب (سگ)، نمر (پلنگ)، ذئب (گرگ) و اسد (شیر) و امثال آن نام‌گذاری می‌کنند. بعضی از آن‌ها وقتی که بچه‌ای برای ایشان به دنیا می‌آمد، او را به نام هر چیزی که می‌دیدند یا می‌شنیدند - و آنان را خوش‌بین می‌کرد - نام‌گذاری می‌کردند... برخی به ابن کلبی گفتند: چرا عرب بچه‌های خود را به نام سگ و اؤس (گرگ) و شیر و امثال آن نام‌گذاری می‌کنند و غلامان خودشان را به نام یسر و سعد و یمن؟ او گفت: چون بچه‌ها را برای دشمنان خود نام‌گذاری کرده‌اند، غلامان را برای خودشان (۳۶۳).

این‌ها نمونه‌هایی از لقب‌گذاری نزد عرب‌ها بوده است که عمومیت دارد و به طایفه یا گروه خاصی از مردم اختصاص ندارد. این نام‌ها گاهی به نام شهرت یا لقب شاعر تبدیل می‌شود و مورد داد و ستد قرار می‌گیرد.

اهمیت لقب نزد شاعران در تعدّد القاب آشکار می‌شود؛ چنان‌که برخی القاب به چندین شاعر اختصاص داشت: نابغه لقب هفت شاعر، اعشی لقب پنج شاعر، اخطل لقب سه شاعر و متنبی لقب دو شاعر. ارتباط فرهنگی میان دو ملت ایران و عرب باعث شد شاعران عربی به سلیقه خود از واژه‌های فارسی لقبی انتخاب می‌کنند؛ مانند «بشکست» لقب عبدالعزیز القارئ المدنی النحوی که از شاعران دوره اموی است (عانی، ۱۹۸۲: ۳۸). قصه علی‌بن خالد الضبی، شاعر دوره اموی، در مشاعره هجوآمیز با جریر نیز در همین زمینه شنیدنی است. وی در مشاعره با جریر مورد خطاب وی قرار می‌گیرد: «جریر گفت: تو کی هستی؟ چون لقبی نداشت، همان لحظه لقبی از واژه‌های فارسی برای خود انتخاب کرد و گفت: البردخت (پرداخت). جریر پرسید: بردخت یعنی چیست؟ گفت: بی‌کار به زبان فارسی. جریر گفت: وقت ارزنده خود را با «بی‌کاری» تو پر نمی‌کنم» (ابن‌قتیبه، ۱۹۸۲: ۷۱۲). این شاعران تا پایان عمر به همین القاب معروف بوده‌اند. همچنین تعدادی از واژه‌های فارسی چون فاخته، خنیاگر، بیدق و بندار لقب شاعری بعضی شاعران عرب بوده است (عانی، ۱۹۸۲).

لقب شاعران در زندگی آن‌ها نیز اهمیت و تأثیر زیادی داشت. شاعر هر کجا می‌رفت، لقبش همراه او بود و حتی گاه بر نام خود شاعر غلبه می‌کرد و دیگران او را فقط به این لقب صدا می‌زدند. در اینجا به سه نمونه از این‌گونه القاب اشاره می‌کنیم: غیاث‌بن غوث تغلبی (۱۹ - ۹۰هـ.ق) به علت هرزه‌گویی و درازگوشی به اخطل ملقب شد. این لقب بر نام او غلبه کرد و تا پایان عمر او را با همین لقب می‌شناختند و او را با آن مورد خطاب قرار می‌دادند:

و اَضَحْتُ لِبَعْلِ غَيْرِ اُخْطَلٍ اِذْ ثَوِي تَلَطُّ بِعَيْنِهَا الْاَشَاجِعَ وَ الْكُحْلَا
(الاخطل، ۱۹۹۴: ۲۸۰)

ترجمه: «[همسر] پس از اینکه اخطل سر در خاک کشید، شوهر دیگری اختیار خواهد کرد و چشمانش را با سرانگشتانش سرمه خواهد کشید (چشمان خود را برای دیگران می‌آراید).

اِذْ غَابَ كَعْبُ بَنِي جُعَيْلٍ عَنْهُمْ وَ تَنَمَّرَ الشَّعْبَاءُ بَعْدَ الْاُخْطَلِ
(الفرزدق، ۱۹۸۷: ۴۸۵)

ترجمه: «کعب بن جعیل از آن‌ها غایب شد و شعرا بعد از اخطل جسارت کردند»

لَمَّا وَضَعْتُ عَلَيَّ الْفِرْزَدِقَ مَيْسَمِي وَ ضَغَا الْبُعَيْثُ، جَدَعْتُ اَنْفَ الْاُخْطَلِ
(جریر، ۱۹۸۶: ۳۵۷)

ترجمه: «وقتی کفشم را روی فرزدق گذاشتم و بُعیث آه کشید، دماغ اخطل را بریدم».

ابوصخر کُتَّيْرِبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْاَسْوَدِ (ف ۱۰۵هـ) به علت عشق، علاقه و دلباختگی فراوان به معشوقه‌اش، عَزَّة الضَّمْرِيَّة به «كُتَّيْرَعَزَّة» ملقب شد و همه وی را به این لقب خطاب کردند:

وَ قَالَ لِي الْبُلَاغُ وَيَحْكُ اِنْهَا بَغَيْرِكَ حَقًّا يَا كُتَّيْرَ تَهِيْمٍ
(کتیر، ۱۹۹۶: ۲۰۸)

ترجمه: «خبرچینان به من گفتند: افسوس بر تو، مطمئناً وی (عزّه) به کسی دیگر علاقه‌مند است نه به تو».

خُذْ يَا كَثِيرٌ، عَزَّةً؛ لَكَ عِزَّةٌ و دَعِ الْمَلِيحَةَ إِنْسِي أُولَىٰ بِهَا

(ابن رشيق، ۱۹۸۱)

ترجمه: «ای کثیر، عزه را بگیر (و به وی اکتفا کن)، خداوند به تو عزت بدهد؛ و ملیحه را رها کن، چون من به او سزاوارترم»

عمر بن مالک الازدی (ف ۵۵۴م) به علت درشتی لبها به شنفری شناخته شد و دیگران او را فقط به این لقب می شناختند:

فَإِنْ تَكَ نَفْسَ الشَّنْفَرِيِّ حُمَّ يَوْمَهَا و رَاحَ لَهُ مَا كَانَ مِنْهُ يُحَاذِرُ

(تأبط شرا، ۱۹۸۴: ۸۱)

ترجمه: «اگر زندگی شنفری به پایان رسید و چیزی که از آن برحذر بود، اتفاق افتاد، [آن را عیب نیست]»

فَقَطَعْتُهَا رَكْظَ الْجَوَادِ وَلَوْ مَشَىٰ فِى جَانِبِهَا الشَّنْفَرِيُّ لَمْ يُسْرِعِ

(البحتري، ۱۹۶۴: ۲/۱۲۹)

ترجمه: «[گرفتاری‌ها] را سپری کردم، همانند دویدن اسب و اگر شنفری از کنار آن راه می‌رود، به این سرعت نمی‌تواند آن را طی کند»

خرید و فروش لقب نیز مانند خرید و فروش تخلص در ادبیات عرب وجود داشته است: «روزی ثابت بن جابر (ف ۵۴۰م) معروف به تأبط شراً (شری زیر بغل گذاشت) مردی از بنی ثقیف معروف به ابو وهب را دید. ابو وهب تقاضای خرید لقب تأبط شراً را داشت. او با پرداخت ردای سبزی که بر تن داشت، کنیه و لقب وی را خرید. تأبط شراً این حادثه را برای همسر ثقیفی چنین تعریف کرده است:

أَلَا هَلْ أَتَى الْحَسَنَاءُ أَنْ حَلِيلَهَا تَأْبَطُ شَرًّا وَ اِكْتَنَيْتُ أَبَا وَهَبٍ

فَهَبْتُ تَسْمِيَّ اسْمِي وَ سَمَّانِي اسْمَهُ فَأَيْنَ لَهُ صَبْرِي عَلَىٰ مُعْظَمِ الْخَطْبِ

(ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۹۳: ۲۱/۱۳۸)

ترجمه: «آیا خبری به حسناء رسید که شوهرش اسم تأبط شراً را گرفت و من کنیه‌ی ابا وهب را گرفتم. گمان کنید که او اسم مرا گرفته و اسم خود را بر من نهاده است؛ ولی چه کسی شکیبایی مرا بر بلاهای بزرگ به او می‌دهد.»

از دیگر موارد خرید و فروش لقب این است که «مردی از اقوام عتیبیه بن مرداس تمیمی به ابن فسوه معروف بود. او از این لقب متنفر بود. روزی بر اثر حادثه، این لقب را بر عتیبه عرضه کرد که از وی بخرد و در مقابل آن عبا، شتر و دو گوسفندی به وی بدهد. عتیبه پذیرفت و آن را گرفت و تا پایان عمر به همین لقب مشهور بود» (ابوالفرج اصفهانی،

۱۹۹۴: ۲۲ / ۲۲۷). در داستان اول لقب «تأبط شراً» مایه افتخار و سربلندی بوده است؛ اما در داستان دوم لقب «ابن فسوه» مایه حقارت و شرمندگی.

انتخاب لقب در دوره معاصر با تأثیرپذیری از فرهنگ و تمدن جدید، شکل جدیدی به خود گرفته است و در آن کمتر، نشانی از رنگ و بوی عصر بدویت دیده می‌شود. در سال‌های اخیر، شاعران به دلیل تغییر نگرش‌ها و جهان‌بینی‌های انسان عصر جدید و نیز دیدگاه‌های لطیف شاعرانه، القاب زیباتری برای خود انتخاب کرده‌اند. امروزه، در جهان عرب به جای القابی چون اعمش، تأبط شراً و حُطیئه به القاب شاعرانه‌ای چون ادونیس، الشابی، «امیرالشعراء: احمد شوقی»، «الاخلط الصغیر: بشاره الخوری»، «شاعر القطرین: خلیل مطران»، «شاعر النيل یا ابن النيل: حافظ ابراهیم»، شاعر المرأه: نزار قبانی»، «شاعر الشباب: احمد رامی» و ... برمی‌خوریم که علاوه بر زیبایی، ما را با خاستگاه اندیشه و نوع جهان‌بینی آن‌ها آشنا می‌کند.

نتیجه

تخلص و لقب از ویژگی‌های شعر فارسی و عربی به شمار می‌رود. این دو سنت فرهنگی و ادبی تأثیرات به نسبت مهمی بر یکدیگر داشته‌اند که در این میان، تأثیر تخلص بر شعر عربی، بیشتر از تأثیر لقب بر شعر فارسی بوده است. در این مقاله برای نخستین این تأثیرات در دو فرهنگ بررسی شد. در جدول مقایسه‌ای زیر تأثیر تخلص و لقب در شعر فارسی و عربی بر یکدیگر و سیر تحول آن‌ها از ابتدا تا امروز نشان داده شده است:

جدول مقایسه‌ای تخلص و لقب در شعر فارسی و عربی

حوزه ادبی		نوع مقایسه
در شعر فارسی	در شعر عربی	
تخلص و لقب	ویژگی	تخلص ویژه شعر فارسی است و شاعر در انتخاب یا تغییر آن به میل خود یا به پیشنهاد دیگران دخالت مستقیم داشته است.
	خرید و فروش	شاعران ایرانی به جهت اهمیتی که برای تخلص قائل بودند، به خرید و فروش آن مبادرت می‌کردند.
	جایگاه و گسترش	تخلص در شعر شاعران فارسی از قرن ششم به بعد به شکل گسترده به کار رفته، در برخی قالب‌های شعری نظیر غزل جای خاصی پیدا کرده است.
		تخلص تحت تأثیر شعر فارسی به شکل محدود در شعر کلاسیک عربی به کار رفته است؛ اما گسترش نیافته است.
		غالب شاعران عرب لقب شعری داشته، در انتخاب یا تغییر آن به ندرت دخالت داشته‌اند.

<p>استفاده از لقب ویژه شعر عربی است.</p>	<p>در دوره‌های آغازین شعر فارسی بندرت لقب با تخلص شعری برابر دانسته شده است.</p>	<p>ترادف</p>
<p>تخلص در شعر معاصر عربی هیچ گونه تأثیری نداشته است.</p>	<p>تخلص در شعر شاعران نوپرداز معاصر فارسی به کار نرفته؛ اما شاعران کلاسیک‌سرا و نوپردازان معاصر در شعرهای سنتی خود، همچنان این سنت را به کار می‌برند.</p>	<p>تأثیر تخلص در شعر عربی</p>
<p>اعتقادات دینی، شرایط روحی، عوامل اجتماعی و مسائل زیباشناختی تأثیر مهمی در انتخاب لقب شعری در شعر کلاسیک عربی داشته است. در دوره معاصر، عوامل سیاسی و زیباشناختی در انتخاب نام مستعار پر رنگ‌تر شده است.</p>	<p>زادگاه، ممدوح، اعتقادات دینی، شرایط روحی شاعران، مسائل زیباشناختی و عوامل اجتماعی در انتخاب تخلص در شعر کلاسیک فارسی مؤثر بوده است. در دوره معاصر تأثیر عوامل سیاسی، بویژه در انتخاب نام مستعار، پر رنگ‌تر شده است.</p>	<p>عوامل مؤثر در انتخاب</p>
<p>القاب زشت و ناپسند به‌وفور در شعر کلاسیک عربی وجود داشته و گسترش شگفت‌انگیزی داشته است.</p>	<p>القاب زشت و ناپسند بندرت در شعر کلاسیک فارسی وجود داشته؛ اما هرگز گسترش نیافته است.</p>	<p>القاب زشت</p>
<p>انتخاب نام مستعار در شعر معاصر عربی به جای لقب تحت تأثیر شرایط تمدن جهانی بوده است.</p>	<p>انتخاب نام مستعار در شعر معاصر فارسی به جای تخلص، تحت تأثیر شرایط تمدن جهانی بوده است.</p>	<p>نام مستعار و تخلص</p>

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تفاوت این مقاله با مقاله اخیرالذکر در این است که در مقاله کنونی درباره سیر تحول و اهمیت تخلص و لقب نزد شاعران عرب و فارس و نیز تأثیر و تأثر آن‌ها از یکدیگر سخن گفته شده؛ اما در مقاله پیشین به مقایسه شیوه‌های انتخاب لقب و تخلص شعری نزد شاعران عرب و فارس سخن رفته بود. در این مقاله علاوه بر موارد یاد شده، درباره تأثیر گرایش فکری شاعران در انتخاب تخلص یا لقب؛ نقش فرهنگ ملت‌ها در انتخاب نام شعری و پی‌بردن به میزان تبادل فرهنگی میان دو ملت در نام‌گذاری شاعران سخن خواهیم گفت.
- ۲- سید محمدرضا ابن‌الرسول در مقاله «تأثیر فرهنگ عربی در غزل فارسی» (۱۳۸۹: ۳۸) دیدگاه نسبتاً جدیدتری را درباره تحول تخلص از بیت گریز به نام هنری و «یکسانی» تخلص» غزل با «تخلص» قصیده بیان کرده و از این طریق بر تأثیر فرهنگ عربی در غزل فارسی تأکید کرده است. هرچه هست در این دگردیسی، یک واژه از معنایی قاموسی به معنایی هنری تغییر هویت داده است؛ هرچند وجود اصل تخلص به معنی هنری آن و یا به شکل

گسترده‌تر، اشاره به «نام اصلی، برنام (نام مستعار) و لقب» با همه گستردگی آن بنابر تحقیق پژوهشگران، با سنت ماقبل اسلام ایران پیوند می‌خورد و به این شکل در هیچ ادبیات و فرهنگ دیگری دیده نشده است: «اغلب خاورشناسان این ویژگی شعر فارسی؛ یعنی تخلص را با سنت ماقبل اسلام مرتبط دانسته و با اینکه در این باره دلیلی اقامه نکرده‌اند، سخنانشان تا حدی قابل توجیه است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۶۸-۹).

۳- براساس پژوهش انجام گرفته (احمدی‌پور، ملک‌ثابت و جلالی پندری، ۱۳۸۹)، بیش از ۹۵٪ تخلص‌های سعدی و حافظ در بیت پایانی یا قبل از آن آمده‌است. گاهی غزل با دو تخلص پایان می‌یابد؛ مانند این ابیات سعدی:

مردم همه دانند که در نامه سعدی مشکی است که در کلبه عطار نباشد

جان در سر کار تو کند سعدی و غم نیست کان یار نباشد که وفادار نباشد

(سعدی، ۱۳۶۸: ۲۹۵)

گاهی نیز شاعران تخلص خود را در ابتدای غزل می‌آوردند؛ مانند بیت زیر از حافظ:

در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله‌نوش

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۳۶)

۴- درباره لقب شاعری و نام مستعار و ارتباط آن با تخلص رک. «نام مستعار» (نبوی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۷).

۵- در این باره شفیعی کدکنی می‌نویسد: «این تعدد تخلص‌ها گاه دلایل سیاسی داشته است مثل راهب/ بهار در مورد ملک الشعراء بهار یا مرتبط با دو مرحله از زندگی شاعری آن‌هاست مثل حقایقی/ خاقانی و بهجت/ شهریار... گویا به علت همین تزامن شاعران بر تخلص‌ها بوده است که در قرون اخیر رسم شده بوده است که شاعران جوان، بعد از مدتی ممارست و کار، از یکی از بزرگان و استادان عصر تقاضای تخلص می‌کردند و آن استاد هم به مناسبت یا بی مناسبت تخلصی به آن‌ها عطا می‌کرد (۱۳۸۲: ۵۷).

منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم.
- ۲- آدینه‌کلات، فرامرز. (۱۳۸۸). بررسی پایگاه اجتماعی شاعران، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی عبدالله رادمرد، مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی.
- ۳- ابن‌اثیر کاتب، ابوالفتح ضیاء‌الدین نصرالله بن محمد. (۱۹۵۹). *الجامع الکبیر فی صناعه الکلام المنظوم و المثنوی*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- ۴- ابن حمدیس، عبدالجبار. (بی‌تا). *دیوان، تصحیح احسان عباس*، بیروت: دار صادر.
- ۵- ابن‌الرَسُول، سید محمدرضا. (۱۳۸۹). «تأثیر فرهنگ عربی در غزل فارسی»، فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی). سال دوم، دوره جدید، شماره یک.

- ۶- ابن رشیق قیراوانی، ابوعلی حسن. (۱۹۸۱). *العمدة فی محاسن الشعر*، ج ۱، محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالجمیل.
- ۷- ابن زاید، علی. (۱۹۸۸). *اقوال علی ابن زاید دراسة و نصوص*، بیروت: دارالندی.
- ۸- ابن طباطبا، محمدبن احمد. (۱۹۸۲). *عیارالشعر*، تحقیق عباس عبدالساتر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۹- ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم. (۱۹۸۲). *الشعر و الشعراء*، ج ۲، شرح احمد محمد شاکر، قاهره: دارالمعارف.
- ۱۰- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). *لسان العرب*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۱- ابوالقاسمی محسن، ابراهیم خدایار و یحیی عبید. (۲۰۰۶). «مقارنه طرق اختیار القاب الشعراء العرب و الفرس»، مجله العلوم الانسانیه، دانشگاه تربیت مدرس، العدد ۱۳ [۴].
- ۱۲- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۸۴). *ارغنون*، تهران: زمستان و مروارید، چاپ سیزدهم.
- ۱۳- اخطل، غیاث بن غوث تغلبی. (۱۹۹۴). *دیوان*، شرح مهدی محمد ناصرالدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ط دوم.
- ۱۴- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد قرشی. (۱۹۹۳، ج ۲۱). (۱۹۹۴، ج ۲۱). *الاغانی*، القاهره: هیئة المصریه العامه للکتاب.
- ۱۵- انوری، حسن. (۱۳۸۳). *فرهنگ سخن*، تهران: سخن.
- ۱۶- عباسپور، هومن. (۱۳۸۱). «تخلص» در دانشنامه ادب فارسی (ج ۲). *فرهنگنامه ادبی*، ج ۲، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۷- باباطاهر عریان. (۱۳۶۱). *دیوان*، تصحیح وحید دستگردی، تهران: اقبال.
- ۱۸- بحتری. ابوعباده ولید بن عبید طائی (۱۹۶۴). *دیوان*، شرح حسن کامل الصیرفی، القاهره: دارالمعارف، ط سوم.
- ۱۹- بدوی، احمد. (۲۰۰۴). *اسس النقد الادبی عند العرب*، القاهره: نهضة مصر، ط ششم.
- ۲۰- بغدادی، عبدالقادر. (۱۹۷۹). *خزانة الادب*، تحقیق عبدالسلام هارون، القاهره: هیئة المصریه للکتاب.
- ۲۱- بورینی. (بی تا). *تراجم الاعیان من ابناء الزمان*، دمشق: دار صلاح الدین المنجد.
- ۲۲- تأبط شراً، ثابت بن جابر فهمی. (۱۹۸۴). *دیوان*، شرح علی ذی الفقار شاکر، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- ۲۳- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد. (بی تا). *فقه اللغة و سرائر العربیة*، تحقیق السقاء و الیباری و شلبی، [بی جا]: دارالفکر، ط سوم.
- ۲۴- جاحظ، عمرو بن بحر. (بی تا). *البيان و التبيين*، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت: دارالجمیل.
- ۲۵- جرجانی، علی بن محمد. (۱۹۸۵). *التعريفات*، تحقیق ابراهیم الیباری. [بی جا]: دارالکتاب العربی.
- ۲۶- جریر، ابوحرره جریر بن عطیه خطفی. (۱۹۸۶). *دیوان*، بیروت: دار بیروت.
- ۲۷- جمیل بثینه، جمیل بن معمر عذری. (۱۹۸۲). *دیوان*، بیروت: دار بیروت.
- ۲۸- حافظ، شمس‌الدین محمدبن محمد. (۱۳۸۱). *دیوان*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: پیک فرهنگ، چاپ ششم.
- ۲۹- حفیظی، مینا. (۱۳۸۶). «تخلص» در دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۲، به کوشش اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- ۳۰- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۴۰). فرهنگ سخنوران، تبریز: [بی‌نا].
- ۳۱- داد، سیما. (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، چاپ دوم.
- ۳۲- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۳۳- رادویانی، محمدبن عمر. (۱۳۶۲). ترجمان البلاغه، تصحیح احمد آتش، با مقدمه بهار، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۳۴- میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۳). واژه‌نامه هنر شاعری، تهران: کتاب مهناز، چاپ دوم.
- ۳۵- سعدی، مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۶۸). دیوان، خلیل خطیب رهبر، تهران: سعدی، چاپ سوم.
- ۳۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۲). «روانشناسی اجتماعی شعر فارسی (در نگاهی به تخلص‌ها)»، مجله بخارا، س ۶، ش ۲، ص ۶۶-۶۷.
- ۳۷- _____ . (۱۳۸۶). زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران: اختران- زمانه.
- ۳۸- صدیق بهزادی، ماندانا. (۱۳۸۱). شیوه‌نامه ضبط اعلام، تهران: فرهنگستان، نشر آثار.
- ۳۹- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۰). تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵: بخش ۲، تهران: فردوس، چاپ نهم.
- ۴۰- _____ . (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱: ج ۱۲. ج ۲: ج ۱۵. تهران: فردوس.
- ۴۱- عانی، سامی مکی. (۱۹۷۱). معجم‌القاب الشعراء، النجف: مطبعة النعمان.
- ۴۲- عبید، یحیی. (۱۳۸۵). مقایسه اسامی شعری شاعران عربی و فارسی اعم از لقب، کنیه و تخلص شعری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی محسن ابوالقاسمی و مشاوره ابراهیم خدایار، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- ۴۳- عنتره ابن شداد. (۱۹۸۱). دیوان، شرح سیف و احمد عصام الکاتب، بیروت: دار مکتبه الحیاه.
- ۴۴- فاطمی، سیدحسین. (۱۳۷۸). «نگاهی به حسن تخلص و تخلص مولانا»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، س ۳۲، ش ۱۲۶-۱۲۷.
- ۴۵- فرزددق، هم‌امین غالب‌بن صعصعه تمیمی. (۱۹۸۷). دیوان، شرح علی فاعور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ط یکم.
- ۴۶- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۰ و ۱۳۸۱). «لقب و لقب‌گذاری در ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- ۴۷- کثیر عزه، کثیربن عبدالرحمن بن الاسود. (۱۹۹۶). دیوان، شرح رحاب عکاو، بیروت: دار الفکر العربی.
- ۴۸- متوسل، مژگان. (۱۳۷۹). فرهنگ تخلص در شعر فارسی تا دوره مشروطه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی مهدخت پورخالقی چترودی، مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی.
- ۴۹- محبی، محمدامین. (۲۰۰۳). خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر، نسخه الکترونی، موسوعه الشعر العربی الاصدار ۳.
- ۵۰- مرادی، محمدخلیل. (بی‌تا). سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر، القاهرة: دار الکتب الاسلامی.
- ۵۱- نبوی‌نژاد، حسام‌الدین. (۱۳۸۳). «نام مستعار در شعر نو»، فصلنامه زنده‌رود، ش ۳۱.
- ۵۲- نیک‌منش، مهدی. (۱۳۸۲). «راز تخلص در شعر فارسی»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۶۵.

- ۵۳- _____ . (۱۳۸۵). «گریزی به تخلص در شعر فارسی»، مجله علوم انسانی دانشگاه سمنان، ش ۱۵.
- ۵۴- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۶). *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش، چاپ سوم.
- ۵۵- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۰). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: هما، چاپ هفتم.

